

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

مرحوم آخوند (رحمه الله) فرمود وضع عام موضوع له خاص امکان دارد اما وضع خاص موضوع له عام امکان ندارد. از آنجا که تکیه مرحوم آخوند (رحمه الله) روی این مطلب بود که مفهوم عام حاکی، مرآت و وجه برای افراد است، اشکالی مطرح شد که مفهوم عام نه اجمالاً و نه تفصیلاً نمی تواند حکایت از افراد کند. برخی از جمله مرحوم محقق عراقی (رحمه الله) در صدد دفاع از مرحوم آخوند (رحمه الله) برآمدند که کلام ایشان را بیان نمودیم.

کلام مرحوم محقق خوئی (رحمه الله)

به نظر ما مرحوم آقای خوئی (رحمه الله)، کلام محقق عراقی (رحمه الله) را به نحوی دیگر و در عین تلخیص آن با اضافاتی بیان نموده است. ایشان می فرماید مفاهیم عامه و کلیه دو قسم هستند: 1 - مفاهیم متأصله: این قسم بر سه گونه است:

1- الف - مفاهیمی که از جهت ذات انتزاع می شود؛ مثل مفهوم انسان و حیوان.

1- ب - مفاهیمی که از جهت عرضی انتزاع می شود؛ مثل مفهوم بیاض.

1- ج - مفاهیمی که از افراد انتزاع می شود و مابه ازاء خارجی ندارد - این قسم در کلمات مرحوم عراقی (رحمه الله) وجود نداشت -؛ مثل مفهوم وجوب و امکان.

سپس می فرماید این سه قسم حاکی و مرآت برای افراد نیستند.

2- مفاهیم انتزاعیه: این قسم مفاهیمی هستند که از افراد انتزاع شده و مابه ازاء خارجی دارند؛ در نتیجه مرآتیت این قسم برای مفاهیم ذاتی است؛ مثل فرد، شخص، مصداق و ما ینطبق علیه الانسان که در هر چهار مورد، مفهوم از افراد خارجی انتزاع می شود؛ لذا ما به ازاء خارجی نیز دارند به این بیان که مفهوم فرد یا شخص، حکایت از زید، عمرو و بکر دارد و اینها مصداق برای آن عنوان کلی هستند.

به بیان دیگر ایشان در صدد بیان این مطلب هستند که مطلقاً نمی توانیم بگوئیم مفهوم کلی در هیچ موردی، مرآت و حاکی از افراد نیست بلکه با بررسی مفاهیم کلی به این نتیجه می رسیم که برخی از مفاهیم کلیه مرآتیت ندارد اما در برخی دیگر موارد

مرآتیت، ذاتی و مقوم آن مفاهیم است.

مرحوم آقای خوئی (رحمه‌الله) در انتها مؤیدی را مطرح می‌نماید که این مؤید در کلمات مرحوم عراقی (رحمه‌الله) نیست. ایشان می‌فرماید قضایا بر سه قسم هستند: الف - حقیقه. ب - خارجیه. ج - طبیعی.

طبق بیان شما مستشکل لازم می‌آید تنها قضیه طبیعی داشته باشیم در حالی که مسلم قضایای حقیقه و خارجیه نیز وجود دارند؛ به این بیان که در قضایای حقیقه، موضوع روی افراد محققه الوجود و یا مفروضه الوجود رفته است و اگر بگوئیم به هیچ عنوان کلی حکایت از افراد ندارد باب این قضایا بسته می‌شود. این مطلب در مورد قضایای خارجیه نیز صادق است.

به بیان دیگر متعلق و موضوع خطاب، مفهوم کلی است که این مفهوم حاکی از افراد است و اگر چنین نباشد این قضیه معنا پیدا نمی‌کند.^[1]

بررسی کلام مرحوم محقق عراقی (رحمه‌الله) و محقق خوئی (رحمه‌الله)

چند اشکال نسبت به این کلام به نظر می‌رسد:

اشکال اول: مدعای مرحوم آخوند (رحمه‌الله) این است که کلی بما هو کلی مرآت برای افراد است یعنی ایشان فرقی بین این که کلی منتزع از ذات یا منتزع از اعراض و یا از قبیل وجوب و امکان و یا از قبیل فرد و مصداق و شخص باشد، نمی‌گذارند.

در نتیجه این دو محققان با این بیان اشکال را تحکیم نموده و پذیرفته‌اند که بسیاری از مفاهیم عامه و کلیه نه اجمالاً و نه تفصیلاً حکایت از افراد ندارند.

اشکال دوم: مفهوم جزئی سه خصوصیت دارد: الف - زید یعنی کسی که واجد حقیقت انسانیت است. ب - این حقیقت و طبیعت انسانیت در عالم خارج موجود شده است. ج - زید خارجی دارای مشخصاتی خاص از قبیل زمان و مکان تولد، پدر و مادر مشخص و... است.

اصل نزاع در قسم ثالث، حکایت مفهوم عام مانند انسان بما هو کلی از مفاهیم خاص و جزئی مانند زید و عمرو است، در حالی که مفهوم کلی تنها دلالت بر خصوصیت اول یعنی حیوانیت و ناطقیت دارد، اما نسبت به خصوصیات دوم و سوم هیچ دلالتی ندارد؛ برای این که مسلم است میان «الانسان» و «الانسان الموجود» فرق وجود دارد به این بیان که «الانسان» یعنی طبیعت انسان چه موجود باشد و چه نباشد اما «الانسان الموجود» یعنی انسانی که در عالم خارج موجود شده است.

بله اگر بگوئیم «فرد»، «تشخص» و «موجود» در نهایت مانند مفهوم کلی «الانسان الموجود» هستند، باز این اشکال وجود دارد که هر چند این مفاهیم هم بر خصوصیت اول و هم بر خصوصیت دوم زید دلالت دارد؛ اما دلالتی بر خصوصیت سوم ندارد؛ چرا که «الانسان الموجود» نمی‌تواند از خصوصیات و مشخصات فردیه زید حکایت نماید؛ کما این که مفاهیمی مانند «فرد» نیز چنین است.

امکان دارد کسی بگوید هر چند در «الانسان موجود» مرآتیت وجود ندارد اما در «فرد» چنین نیست به این دلیل که از زید و عمرو عنوان فرد را انتزاع نموده‌ایم و مرآتیت این عنوان برای افراد ذاتی است؛ لذا می‌تواند از افرادش حکایت نماید.

به عبارت دیگر مرحوم آقای خوئی (قدس سره) شاید بگویند فرق بین مفاهیم کلیه متأصله با مفاهیم کلیه انتزاعیه در این است که در مفاهیم کلیه متأصله افراد خارجی مانند انسان، بیاض و امکان، مقومیت برای آن مفهوم ندارند. اما در مفاهیم غیر متأصله افراد مقوم‌اند یعنی تا زید، عمرو و بکر نباشند فرد، معنا و مصداق ندارد؛ در نتیجه مرآتیت این قسم ذاتی است و این قبیل مفاهیم حکایت از افراد دارند.

در جواب می‌گوئیم هر چند این فرق مورد قبول است، اما مفهوم فرد، غیر از وجود فرد در عالم خارج دلالت دیگری مانند حکایت از مشخصات فردیه زید و عمرو ندارد. در حالی که نزاع در وضع عام موضوع له خاص این است که مفهوم عامی را تصور نمائیم و لفظ را برای مفاهیم این افراد قرار بدهیم و بگوئیم مفهوم انسان به نحو اجمال حاکی از مفهوم زید، عمرو و بکر است.^[2]

اشکال سوم: اما در مورد مؤیدی که مرحوم آقای خوئی (رحمه‌الله) برای کلام محقق عراقی (رحمه‌الله) و در دفاع از آخوند (رحمه‌الله) ذکر نمودند که مربوط به قضایای حقیقیه بود باید بگوئیم بله قضایای حقیقیه عنوان کلی است که حاکی از افراد محقق و مفروض است؛ اما تمام اشکال در این است که نه قضایای حقیقیه و نه قضایای خارجی دلالتی بر خصوصیت سوم یعنی خصوصیات شخصی افراد ندارند.

و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِینَ

[1] «أنَّ المفهوم في الجملة بما هو، سواء كان عاماً أو خاصاً، وإن كان لا يحكي في مقام اللحاظ إلّا عن نفسه، إلّا أنَّ تصور بعض المفاهيم الكلية يوجب تصور أفراده ومصايقه بوجه. وتفصيل ذلك: هو أنَّ المفاهيم الكلية المتأصلة كمفاهيم الجواهر والأعراض كالحيوان والإنسان والبياض والسواد ونحو ذلك، لا تحكي في مقام اللحاظ والتصور إلّا عن أنفسها، وهي الجهة الجامعة بين الأفراد والمصاديق، وكذلك بعض المفاهيم الانتزاعية كالوجوب والامكان والامتناع والأبيض والأسود وما شاكلها، فإن عدم حكايتها عن غيرها من الواضحات. وأمّا العناوين الكلية التي تنتزع من الأفراد والخصوصيات الخارجية كمفهوم الشخص والفرد والمصداق، فهي تحكي في مقام اللحاظ عن الأفراد والمصاديق بوجه وعلى نحو الإجمال، فإنّها وجه لها وتصورها في نفسها تصوّر لها بوجه وعنوان. وبتعبير آخر: أنَّ مرآيتها للأفراد والأشخاص ذاتية لها، فتصورها لا محالة تصوّر لها إجمالاً بلا إعمال عناية في البين، فإذا تصوّرنا مفهوم ما ينطبق عليه مفهوم الانسان مثلاً فقد تصوّرنا جميع أفراده بوجه، ومن ثمّ جاز الحكم عليها في القضية الحقيقة، فلو لم يحك المفهوم عن أفرادها لاستحال الحكم عليها مطلقاً، مع أنَّ الاستحالة واضحة البطلان.» محاضرات في أصول الفقه (طبع مؤسسة احياء آثار السيد الخوئي)، ج1، ص: 54 و 55.

[2] مرحوم والد ما (رضوان الله تعالى عليه) در کتاب اصول فقه شيعه، فرمایش آقای خوئی را نقل کرده و یک اشکال نقضی و یک اشکال حلّی نسبت به کلام ایشان دارد و شاید روح کلام ایشان همین مطلبی باشد که بیان شد.